

زوایای پنهان زندگی اجتماعی احمد ظاهر



فرزاد فرنود

احمد ظاهر گذشته از فعالیت‌های هنری‌اش، روابط خوبی با مردم داشت. از طریق دوستان و حلقاتی که همیشه با او در اجتماع بودند، قصه‌های مستند زیادی با ما رسیده که گوشه‌هایی از عیاری و جوان‌مردی این خواننده‌ی فقید را نشان می‌دهد. حتا در نوجوانی که هنوز به محبوبیت و شهرت آن‌چنانی نرسیده بود، این حس انسانی که چگونه می‌تواند دست نیازمندی را که به سویش دراز شده است بگیرد، در او هویدا بود. خواهرش ظاهره ظاهر در گفت‌وگویی با یکی از رسانه‌ها می‌گوید که «احمد ظاهر برایم یک برادر عادی نبود، او یک انسان خوب بود. احمد ظاهر در سن بسیار کم، برایم درس بسیار بزرگی آموخت. زمانی را برای‌تان حکایه می‌کنم که احمد ظاهر هفده سال داشت و من هژده سال و هردو دانش‌آموز بودیم، از خود عایدی نداشتیم. روزی از روزها پدرم برای ما طبق معمول در شروع ماه پول داد تا برای خود لباس خریداری کنیم. در راه در موتر نشسته بودیم که گدایی از پشت شیشه از ما چیزی به گونه‌ی خیرات طلب کرد. من بکس جیبی‌ام را جست‌وجو کردم تا برایش پول درآرم، دیدم که احمد ظاهر تمام پولی که پدرم برایش داده را به او داد و گفت: برو پدر خدا نگهدارت. من از او پرسیدم که چرا این کار را کردی، ندیدی من برایش پول خرد به

اصطلاح پول سیاه می‌پالیدم. گفت: خواهر، تو نشنیدی که او پیرمرد چه گفت؟ گفتیم خُب پول می‌خواست. گفت: نه، پیرمرد گفت: به نام خدا با ما کمک کنید. تو پول خدا را با خدا حساب می‌کنی؟ هیچ وقت پولی را که به نام خدا کمک می‌کنی، حساب نکو. نکته‌ای مهم این است که چنین مفکوره و سخاوت را نزد یک جوان هفده‌ساله کمتر می‌شود دریافت.»

چنین اتفاقات در زنده‌گی احمد ظاهر فراوان دیده می‌شود. او پس از به شهرت رسیدن، بارها کنسرت‌هایی را به نفع سیل‌زده‌ها، کانکورزده‌ها و حتا در زمان کوتاهی که در زندان بود به نفع زندانی‌ها و به نفع سره میاشت اجرا کرده است.

عبدالله اعتمادی، درم‌نواز معروف افغانستان که از نوازنده‌های برجسته‌ی احمد ظاهر بوده است، از این حس انسانی او در یکی



از سفرهای هنری‌اش در ایران چنین می‌گوید: «در ایران احمد ظاهر در کنسرت‌هایش بی‌نهایت تشویق شد. در یکی از کنسرت‌هایی که در ایران داشتیم و شهنشاه ایران محمدرضا شاه نیز در آن‌جا حضور داشت، احمد ظاهر

بی‌اندازه زیبا خواند و بی‌نهایت تشویق شد. بعد از ختم کنسرت شهنشاه ایران برای احمد ظاهر چک سفیدی داد و از وی خواست تا برایش پول دلخواهش را بنویسد. احمد ظاهر هم رقم بلندی را در چک نوشت و آن را برای سازمان هلال احمر ایران هدیه کرد.»

در جوامع هنری در جهان، هنرمندان زیادی هستند که از این حس انسانی برخوردارند. این حس انسانی احمد ظاهر شباهت زیادی به خواننده‌ی نام‌آشنای موسیقی سنتی ایران قمرالملوک وزیری دارد. او هم همواره در آمدی را که از کنسرت‌هایش به دست می‌آورد، به نیازمندان کمک می‌کرد. او در سفر خراسان در مشهد کنسرت اجرا کرد و عواید آن را صرف آرامگاه فردوسی نمود، و یا هم شام‌ها قمر در محله‌های فقیرنشین می‌رفت و سر و صورتش را می‌پوشاند تا کسی او را نشناسد و

برای فقرا و تنگ دستان از عواید کنسرت‌هایش کمک می‌کرد. این حس انسان‌دوستی در میان هنرمندان واقعی در گذشته وجود داشته و مردمان زیادی شاهد عیاری و جوان‌مردی‌های آن‌ها بوده‌اند. این‌جاست که پس از چهل سال از مرگ احمد ظاهر، او هنوز در دل مردم عام و خاص محبوب است و دوست‌داشتنی. در هر گوشه‌ای از کشور، روزانه آهنگ‌های او هم از رسانه‌ها و هم از نشانی‌های خصوصی مردم پخش می‌شود. به کرات مردم به آهنگ‌های این خواننده گوش می‌دهند. هنوز هم هر آهنگی که از این خواننده‌ی نام‌آشنا و محبوب پخش شود، پیامی برای مخاطب دارد و هیچ‌گاهی هیچ‌کسی بیگانگی نمی‌کند.

احمدشاه علم، سینماگر افغانستان که یکی از دوستان نزدیک احمد ظاهر است، شاهد اتفاق جالبی در یکی از روزها در خانه‌ی احمد ظاهر واقع چهارراهی انصاری بوده است. او در فیس‌بوکش از آن اتفاق چنین تعریف می‌کند: «احمد ظاهر جوان فداکار و از خودگذر بود. زمانی ما عضو حوض آببازی کانتیننتال بودیم و عضویت آن حوض نیز سالانه دوازده هزار افغانی که در آن زمان پول زیادی بود هزینه داشت و ما به صورت معمول به آببازی می‌رفتیم. چون فصل تابستان بود و احمد ظاهر هم آببازی را خیلی دوست داشت، روزی از روزها احمد ظاهر با خیلی علاقه‌مندی وارد اتاق شد و گفت امروز می‌رویم آببازی. چون مدت تحویل پول حوض آببازی نیز پوره شده بود، باید پول را هم تحویل می‌کردیم. پول‌ها را از خانه گرفتیم و روانه‌ی هتل انترکانتیننتال شدیم. زمانی که از خانه بیرون شدیم، دم خانه‌ی احمد ظاهر شخصی ایستاده بود و ظاهراً معلوم می‌شد که تنگ‌دست است و از چهره‌اش پریشانی معلوم بود. احمد ظاهر علتش را پرسید. آن شخص برای احمد ظاهر گفت که خانمش حامله است و آن‌ها را داخل شفاخانه‌ی ملالی اجازه نمی‌دهند. احمد ظاهر آن شخص را داخل موتر دعوت کرد و یکجا با وی به شفاخانه‌ی ملالی رفت و از ریسه‌ی شفاخانه خواست تا اتاقی برای این خانم بدهند. بعد از اتمام کارش از شفاخانه خارج شد، دوباره موتر را به طرف خانه راند. من گفتم کجا می‌روی؟ باید برویم حوض و پول را تحویل کنیم. گفت: یک گپ بزنم قهر نمی‌شی؟ من تمام پول را در زیر بالشت آن خانم گذاشتم. وقتی به خانه آمدیم، من کمی ناراحت بودم، چون پول دیگر هم نداشتیم تا به حوض برویم. برای این‌که من خوش‌حال شوم، احمد ظاهر لباس آببازی‌اش را پوشید و خود را بالای قالین انداخت و با شوخی گفت: بچیم فکر کو که همی حوض کانتیننتال است. در این جریان زنگ دروازه به صدا درآمد. احمد ظاهر به اتاق دیگر رفت، چون لباس مناسب نداشت و من در را گشودم. دیدم دو دختر جوان از هموطنان اوزبیک ما پشت در ایستاده بودند و خواستار برگزاری کنسرتی در هتل انترکانتیننتال شدند. احمد ظاهر در

نخست قبول نکرد، بعد راضی شد و گفت که من پنجاه هزار افغانی می‌خواهم. آن دو شخص بیست و پنج هزار افغانی را روی میز گذاشتند و گفتند که بقیه را برای‌تان جمعه‌شب بعد از کنسرت می‌پردازیم. نکته ای مهم این که فقط یک ساعت بعد از سخاوتی که احمد ظاهر کرده بود، ما با دو برابر آن پول دوباره به حوض رفتیم.»

چهل سال از خاموشی این پدیده می‌گذرد و هنوز هم چنین پدیده ای در هیچ حوزه هنری ای در افغانستان پدیدار نشده است. او نمادی از یک انسان واقعی بود.